

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ وَلِلْأُمَّةِ الْمُؤْمِنَةِ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تَنْكِحُوا
الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ اللَّهُ
يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَ يَبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ^۱

با توجه به آیاتی که در این زمینه در قرآن کریم مطرح و مورد بحث قرار گرفته است، این نکته قابل بررسی است که خداوند می فرماید که آیات و نشانه ها را برای شما توضیح و تبیین کرده است که شما به مقدار توانائی خود تذکر پذیرفته و تفکر کنید و یا به اقتضای بیان به انسانها به صورت غائب (لعلکم یتفکرون ..) مطرح گردیده است.

بحث در این بود که توجه به آیات مورد بیان شده و روایات مربوطه دینداران در یک دسته بندی کلی به دو گروه تقسیم می شوند.

دیندارانی که تعمق و تفکر و تعقل و تعلیم و تعلم را لازمه تدین دانسته و کسب معرفت خداوند را به مقدار قدرت و توان تعقل انسان می دانند.

دسته دوم دیندارانی هستند که اینگونه تعقل و تفکر برای رسیدن و کسب معرفت لازم و ضروری نیست. البته این گروه خود نیز به دو دسته تقسیم

میشود. دسته ای چون اشاعره در دنیای اهل سنت از همان ابتدا و شکل گیری اسلام و با اخباریان در این اواخر، به صورت مطلق استفاده از عقل و

تعقل را بیهوده دانسته و تفکر را عامل گمراهی می دانند و به صراحت به تخطئه و مبارزه با منطق و فلسفه و انکار حسن قبح عقلی پرداخته اند، اما

گروه دیگر به اینگونه در مقابل عقل موضع نگرفته اند ولی با بررسی و مطالعه آثار و کتابهای به جای مانده از آنان این نکته مشخص میگردد که

^۱ سوره بقره آیه ۲۲۱

آنان نیز در دینداری خود راهی شبیه به اشاعره و اخباریون انتخاب کرده اند و عقل و تعقل را در این راه بی اثر و گاهی مضر و مخرب میدانند.

آنان در سخنان خویش اینگونه اشاره نموده اند که تفکر و تعلیم و تعلم ه معنا و مفهومی است که ما آن را درک می کنیم و دیگران و مردمان عادی می بایست از آن دوری جسته و به عبارت و تقلید صرف مشغول باشند. حال بحث در مورد این سخن احتیاج به بررسی مباحثی دقیق اولیه دارد که به آن می پردازیم .

در اول این سؤال مطرح است که آیا تفکر و تعقل و تذکر ، تدبر و تفقه و تعلیم و تعلم در معنای خاص لحاظ شده است که فقط عده ای که مدعی فهم آن هستند به آن معنی خواهند رسید و یا اینکه تعلم و تعلیم در زبان لغت نیز به معنی و مفهوم خود را دارد.

با توجه به مباحث مطرح شده در مقالات قبلی و سیره معصومین .. واضح و مبرهن است که در مبنای اسلام تعلیم و تعلم و فراگیری دانش از امور پسندیده و سفارش شده است و در این موضوع نمی توان تردید نمود که اسلام برای تفکر و تعقل ارزش فراوان قائل شده است.

در ادامه تقریر و بیان اشکالات کسانی که عقل و تعقل را لازمه دینداری نمی دانند و به بیان قسمتی از کلمات سید کاظم رشتی که از جمله شاگردان و مؤسس فرقه شیخیه ، شیخ احمد احصائی بوده است می پردازیم. لازم به تذکر است که سید غلی محمد باب که پایه گذار فرقه منحرف بابیت بوده است از جمله شاگردان سید کاظم رشتی بوده و از کلمات و سخنان او در ترویج عقاید منحرف خود سود جسته است.

البته این نکته نیز به نظر می رسد که عقاید سید کاظم رشتی به انحراف عقیده شاگردانش نموده است ولی او را می توان پایه گذار این عقیده های منحرف دانست.

زیرا همچنان که در آثارش مشخص است و به گونه ای رفتار می کرد که در مقابل ملاک و معیارهای عقلی و منطقی مقاومت کرده و آنها را نمی پذیرفته

است و شاگردان او نیز در این راه قدم برداشته و سخنانی بی ملاک و دلیل می گفتند.

او در کتاب مجمع الرسائل از صفحه ۵۲ الی ۶۰ اینگونه بیان میکند: « پس تأمل کن در کلامات ائمه اطهار .. که لب حکمت و حقیقت معرفت از آن معلوم و مشخص است و چون قطع نظر کنی در احادیث التفات مکن بر قاعده مقررہ نزد قوم ، چون آن قاعده از اشخاص به تو رسیده است که معصوم نبوده و پیوسته خطا می کردند و تو چگونه می توانی آن را برای فهم کلمات معصومین میزان قرار دهی و میبایست نظر کنی در احادیث نظر کنی در احادیث مسلماً و معتقداً با این نگرش به احادیث نداشته باشیم. هرچه با عقل تو مخالفت کند ، خطا را به عقل خود نسبت ده و هرچه را ادراک نمی کنی طرد مکن . حواله به اهلش کن تا اندک اندک قلبت مستنیر گردد ، قوت تحمل بیشتر به هم رساند، آری ای عزیز تمام حکمت از احادیث مشخص می شود و تمام حق از ایشان مستنبط می گردد. »

اگر با عینک نقادانه و محققانه به این سخن بنگریم به قسمتهای نامفهوم بسیاری مواجه شده که تنها با کنار گذاشتن عقل و فکر می توان آن را حل نمود و این با خود سخن غیر قابل جمع است، زیرا در زبان روایت معصومین همانطور که قبلاً ذکر شد بسیار به استفاده از عقل و فکر شفارش و تأکید شده است.

قاعده مقررہ نزد قوم معنای علوم و قواعد است که برای کسب معرفت و علم مطرح است ، در ادبیات عرب که شامل فصاحت و بلاغت و علم و اشتقاق لغت و همچنین اصول فقه و منطق قواعد و ملاکهای موجود است که بین گروههای طالب این علوم بیان و تقریر گشته است.

اگر انسان بخواهد یک آیه قرآن را معنی کند و یا بخواهد در یک روایت درایت و تفکر کند می بایست از ضوابط و قواعد مطرح شده در زبان عرب و اصول فقه و منطق استفاده کند که امروزه اکثر اسلام شناسان به این فعالیت ها مشغول و به آن ادعان دارند.

برای مثال اگر ما شعرهایی از دیوان حافظ را خوانده و خواسته باشیم آن را معنی کنیم، آیا بدون در نظر گرفتن قواعد و ادبیات فارسی این امر میسر خواهد بود؟!

در ادامه به بررسی سخن سید کاظم رشتی این سؤال مطرح است که آیا می توان به تمام احادیث و روایات نقل شده در کتب روایی استفاده نمود؟
برای مثال در صدر اسلام هنگامیکه خواستند در مقابل حضرت امیرالمؤمنین ایستاده و او را به بیعت با ظالمان مجبور کنند، حدیثی جعل نموده و به پیامبر نسبت دادند که ایشان فرموده اند که هرکس سه روز به نماز جماعت حاضر نشود میبایست خانه او را به آتش کشید و با استفاده از این حدیث نادرست که حتی در کتابهای اصلی شیعه نیز نقل شده، به در خانه آن حضرت حمل کردند و پدید آورنده آن قضیه شوم و شهادت حضرت زهرا شدند.

این نیز قابل بیان است که چرا هیچ یک از فقها و مراجع عالیقدر به این حدیث استناد نکرده و حکم به این عمل نداده اند؟
روشن و واضح است که این احادیث با در نظر گرفتن دیگر سخنان معصومین و همچنین نص صریح قرآن کریم مطابقت نداشته و قابل استناد نیست.

در دینی که اجبار و اکراه راه ندارد (لا لکراه فی الدین) چگونه می توان به دلیل عدم حضور در نماز جماعت که امری مستحب است حکم به اجرای مجازات و آتش زدن خانه را صادر نمود؟

اما این افراد در برابر این احادیث می گویند که اگر حدیث با عقل شما منطبق نبود، فکر و عقل خود را کنار گذاشته، این نوع تفکر است که با دلایلی که قبلاً مورد بررسی قرار گرفت در مذاهبی همچون اشاعره و حنابله و ادیان تحریف شده مسحیت و یهودیت فعلی به چشم می خورد.

آنان معتقدند که دین و عقل دو امر مجزا از یکدیگر هستند و دین را تنها یک باور قلبی و اعتقاد درونی می دانند و می گویند که انسان می بایست به

الهامات درونی خویش ایمان بیاورد و به آن بسنده کند و کاری با عقل و تفکر در زمینه دین و دین شناسی نداشته باشید.

اگر با دقت و با استفاده از ضوابط منطقی در سخنان این افراد بخصوص سید کاظم رشتی پردازیم متوجه خواهیم شد که در این عبارات سفسطه و مغالطه های آشکار و مشهود وجود دارد که خطر و تهدیدی بزرگ در نحوه دینداری و تفکر در مذهب تشیع می باشد.

ما معتقد هستیم که تمام حکمت از احادیث و آیات قرآن قابل استنباط است (لا رطب و لا یابس ...)

بنابراین مغالطه این سخن در اینجا است که چگونه می توان از آیات و روایات به استخراج و استنباط حکمت پردازیم.

آیا می توان این استنباط را بدون ملاک و ضابطه کسب نمود ؟

طبق روایات و آیاتی که در مقالات بحثهای گذشته مورد تحلیل و بررسی قرار گرفت مشخص گردید که درایت و تفکر در روایت بسیار سفارش شده است ، زیرا با اینکه معصومین .. تمام حقایق و حکمتها را بیان نموده اند ، اما برداشت و درایت در سخنان آنان به ضوابط و علوم خاصی احتیاج دارد.

سید کاظم رشتی خود متوجه است که در این راه تندروی کرده و بودن در نظر گرفتن نتیجه سخن رانده و به انشاء کلام پرداخته و برای حل نمودن این مشکل به تناقض گوئی افتاده و از اخباری بودن خود را نفی کرده و اجتهاد و تعقل در امور دین را قبول نموده است و در صفحات ۳۷۱ تا ۳۷۲ و همچنین صفحه ۳۱۱ در سخنان خود تغییراتی داده و گفته است : « تا مجتهد به یک سلسله از اصول عقلی معترف نگردد نمی تواند به حجیت ظواهر کتاب و سنت استناد کند»

می بایست به او این نکته را متذکر شویم که چگونه با نادیده گرفتن علوم مقررره نزد قوم در مقام مقایسه عقاید خود با عقاید اخباریون بر آمده و خود را از طایفه آنان جدا می داند!؟!

با بررسی تاریخی دوران زندگی او متوجه خواهیم شد که او زمانی می زیسته که اخباریان رسوا شده بودند ، لذا او مجبور به اعتراف به لزوم استفاده از یک سلسله ضوابط برای استنباط احکام گردیده است.

او در کتابهایش به بیان این عبارت پرداخته که : « معرفت عدل و حکمت ، حق تبارک و تعالی است و فعل عبث از او صادر نگشته و تکلیف مالایطاق بر بندگانش صادر نمی گرداند و فعل قبیح از او سر نمی زند ، تا اینکه تواند به حجت ظواهر و اخبار محکمه او کند. »

بنابراین معرفت علم کلام بر مجتهد واجب و لازم است ، فی الجمله با دقت در این عبارت که ایشان به وضوح دچار تناقض در سخنانش گشته است و نتیجه این نوع سخن گفتن چیزی جز سردرگمی و بیهوده بودن برای مستمع و خواننده نخواهد داشت.

همچنین می توان از این نوع سخن گفتن این نکته نیز مشخص میگردد که مخالفان حکمت و فلسفه هرگز توانایی رویارویی با کلام منطقی یافت نکرده و نتوانسته اند برای سخنان خود دلیلی محکم و مشخص ارائه دهند ، نکته جالب توجه این است که وقتی اشخاص با هرگونه حکم عقلی مخالفت می کنند در واقع با حکم عقلی خود به این کار می پردازند و در نهایت، نظر خود را اعمال می کنند و این دلیل تناقضگویی آنان است.

به عبارت دیگر می توان گفت این اشخاص با نفی هرگونه نظرات دیگران به اعمال نظر خود می پردازند.

حال آیا می توان ادعا کرد که عقل و تفکر را میبایست از انسان سلب نمود؟ و آیا انسان بدون عقل و تفکر توانائی درک صحت و سقم راههای کسب کسب معرفت را خواهد داشت ؟

اگر کسی بگوید دل شما پاک نیست که نمی توانی برداشت صحیح داشته و اینگونه استنباط می کنید و اگر دل خود را پاک کنی خوی دریافت که من درست سخن گفته و راه صحیح را به شما نشان می دهم، چه خواهید گفت؟

یک بودائی و با یک مرتاض عقاید خود را بدین گونه سخن گفته و عقل را به گوشه ای نهاده و به واسطه تلقین به تبیین عقاید خود می پردازد. از این رو است که یک بودائی در مقابل مجسمه بودا خود را قربانی کرده و به دیگران میگوید دل شما آن گونه که من درک میکنم نمی فهمد! این یک مصداق اشتباه بودن اعتقاد تلقینی و سطحی برای دین است، در این رابطه به بیان حدیث گرانبهایی از امام رضا .. می پردازیم.

قال الرضا ... : حجت - عقل - الناس

((الذی فی صدور الناس من الجنه و الناس))

امام رضا .. در جواب ابن سکیت که از حجت او بر خلق فرمودند: « حجت بر خلق عقل آنان است و اگر مطلبی بر دلت خطور نمود او را با معیار عقل خود بسنج زیرا ممکن است مورد وسوسه های شیاطین انسان و جن قرار بگیریید.»

اینگونه سخن گفتن همانطور که اشاره شد، انسان را به تناقض گوئی می اندازد، انسان را به بیان کلمات بدون ملاک مجبور می دارد. اما مخالفان منطق و فلسفه و تعقل و تفکر در امور می گویند که شما هیچ نوع مطلبی را که از ضوابط عقلی و قوانین و قواعد بشری تنظیم شده است را قبول نکنید، زیرا بزرگتری امری که بشر در ضوابط عقلی خود استفاده کرده و به آن اسناد می کند **برهان** است و عالیترین شکل برهان، **قیاس** است که اصل و پایه آن باطل می باشد.

((لأن اکبر المقاییس و احسنها قیاس البرهان و هو مؤسس علی العلیه و المعلولیه و العلیه اصلها باطله))

طبق این سخن بزرگترین قیاسی^۱ که مطرح می شود، قیاس شکل اول است و برهان آن متکی بر اصل علیت است و علیت امری باطل است، اما این سخن خود نیز بر مبنای قیاس شکل اول بدست آمده است.

^۱ جزوه عقل ۲

آنچه موجب اختلاف و تفاوت میان علوم می گردد به مقدمات آن علم مربوط می شود و متد و روش نیز در اسباب اختلاف علوم شناخته می شود و تردیدی نیست که وقتی مصنوعات علوم یا روش آنها با یکدیگر اختلاف پیدا می کند ، روش استدلال و اسلوب برهان نیز در آنها متفاوت می گردد، ولی استدلال و برهان به هر صورتی که باشد یک عمل فکری و منطقی است که بر موازین و مقدمات خود شکل می گیرد.

به علت دیگر می توان گفت ، استدلال یک نوع سازمان بخشیدن یا سامان دادن فکری است که به یک سلسله اصول و مبادی مبتنی می گردد.

همچنین می توان گفت که هیچ عملی به منصفه ظهور نخواهد رسید مگر آنکه در مورد مسائل آن نوعی استدلال صورت پذیرد.

استدلال صحیح نیز امکان پذیر نمی گردد، مگر آنکه ذهن آدمی بتواند فروع را به اصول برگرداند و اصول آن علم را بر اساس یک موازین و معیارهای معقول استوار سازد. و اگر با نادیده گرفتن این مقدمات و اصول به اصطلاح گروه **لا ادریون** می پیوندند.

اما عده ای که منکر قاعده علیت می باشند در مقابل سؤالاتی همچون آنکه چرا در هنگام گرسنگی غذا خورده و چرا در برای کسب علم تلاش می کنید ؟ عاجز شده و برای قاعده علیت استثناء قائل شده اند.

اگر قاعده درست است چگونه می توان برای آن استثنا متصور شد ؟

آنان در جواب این سؤال ، عقل را زیر سؤال برده و می گویند ، آیا عقل شما محدود نیست ؟ ، حال چونه با عقل محدود خود قادر به شناخت خداوند نامحدود هستید ؟ زیرا عقل توانائی صدور حکم ماورای قدرت و چیزی که نمی توتند در یابد نخواهد بود و به عبارت ذیل اشاره می کنند :

و هو جل شأنه لیس بالوجود و لا بالعدم بل هو رب الوجود

اما اگر قدری در این سخن تأمل کنیم ، تفکر و تعقل را در همین سخن به وضوح قابل رؤیت است.

همچنین به واسطه این سخن انسان هرگز قادر به بیان صفت وجود و نسبت دادن آن به خداوند نخواهد بود و تبعاً صفت عدم را نیز نمی تواند به خدا نسبت دهد .

اگر درباره خداوند بگویند عدم نیست ، صفتی را از او نفی کرده اید و اگر حکم وجود داشتن را برای او صادر نمائید ، عقل شما وجود را با همین اشیاء که در اطراف خود می بیند درک می کند.

اینان که به این طریق استدلال می کنند در ورطه اشتباه افتاده و برای فرار از این دام به خدا صفت « **رب الوجود** » داده اند.

اما این سؤال دوباره مطرح است که آیا انسان توانائی و حق شناخت و فهم را خواهد داشت .

اگر انسان حق تفکر و فهم را نداشته باشیم، مأمور به دینداری بدون فهم و درک شده ایم که با شواهدی که در مباحث قبل بیان شد تطبیق ندارد.

و اگر انسان حق تفکر و تعقل را دارد این سؤال دوباره مطرح می گردد که آیا **رب الوجود** وجود است و یا عدم ؟

زیرا با توجه به مباحثی عمیق فلسفی بین وجود و عدم هیچ خللی وجود نداشته و غیر معقول است.

با توجه به آنچه ذکر شد می توان گفت که همه اشخاص در باب مراجعه به متن و نص نوعی اظهار نظر داشته و این اظهار نظر خود نوعی تفسیر و یا تأویل به شمار می آید.

البته تفسیر صحیح و تأویل درست دارای موازین و معیارهایی است که باید به دقت مورد توجه قرار بگیرد.

رعایت این موازین و معیارها از وظایف مفسّر است ، با این همه نمی توان انتظار داشت که همه مفسّران و تأویل کنندگان در همه ادوار و اعصار یکسان و یکنواخت سخن بگویند ، زیرا همانگونه که مشخص است مراجعه به نص و متن برای تفسیر با ذهن خالی امکان پذیر نخواهد بود.

با توجه به این مقدمات نمی توان انتظار داشت که اشخاص مختلف در همه زمانها با مراجعه به نص با یکدیگر هماهنگ بوده و به اتفاق یک نظر را مورد تأیید قرار دهند.

آنان می تواند با یکدیگر به بحث و گفتگو و هریک از آنان برای اثبات قویتر بودن نظریه خود با واقع به بیان براهین و استدلال پرداخته و در صدد قانع کردن دیگر مدعیان حقیقت می باشد.

افرادی همچون سید کاظم رشتی که در اوایل بحث به بیان نظریاتش پرداختیم ، با هرگونه رأی و اظهار نظر مخالف بوده و تنها با تمسک به ظاهر یک روایت تمامی آنچه ممکن است از ناحیه اشخاص درباره یک متن دینی بیان شود را مردود دانسته و به ظاهر روایت بسنده می کنند.

تعداد افرادی که اینگونه عقایدی دارند به هیچ وجه کم نبوده و از آغاز ظهور اسلام تا امروز در بسیاری از صحنه ها حضور فعال داشته اند .

آنچه در اینجا قابل اشاره است ، این است که اینگونه اشخاص نظر خود را در واقع نظر خود ندانسته و معتقدند آنچه آنان به عنوان تمسک به یک نص دینی می گویند ، عین دین بوده و سخن امام معصوم است که بر زبان آنان جاری شده است.

از این رو است که سید کاظم رشتی برای بیان ملاک سخن خود می گوید که من خود از استادم وحید دهر شیخ احمد احصائی شنیده ام که او امام حسن مجتبی .. را در خواب دیده و امام این مطالب را به او فرمودند و او را به بیان و انتقال این سخنان سفارش نموده اند ، و ما به شیخ احمد احصائی یقین داریم و به سخن هیچ کس دیگر اهمیتی نمی دهیم.

سخن گفتن به این صورت بسیار عجیب است و این نکته نیز قابل بررسی است که تمام افرادی که با منطق و فلسفه به دشمنی می پردازند ، برای اثبات سخنان خود به خوابهایی که نوعاً به ائمه معصومین نسبت می دهند استناد می کنند.

ابن تیمیه که از بنیانگذاران فرقه منحرف وهابیت است در کتاب فوائد المدنیه به نقل خوابی از پیامبر اکرم ... پرداخته و رسالت خود را مبنی بر نشر این کتاب و اینگونه عقاید خطرناک و ویران کننده از جانب ایشان میدانند .

این بدان معنی است که آنان از معصومین .. به عنوان وجه المصالحع استفاده کرده و کلمات خود را به واسطه محبوبیت ایشان در دل مردم انتشار داده اند.

اما معصومین ... همواره در تفسیر و تبیین آیات و روایات و همچنین در آئین زندگی خود همانگونه که در بحثهای گذشته ذکر شد در مضمیت جهل و نادانی تلاش فراوان نموده و مردم را به یادگیری علوم رهنمون داشته اند.